



مطرح شده است. علاوه بر آن، من مطالعات منطقه‌ای متعددی نیز انجام داده‌ام؛ از جمله درباره کره جنوبی، برزیل، امارات، جنوب شرق آسیا و مناطق دیگر. بنابر این، بخش مهمی از کارهای دیگر من به همین ویژگی‌ها و تفاوت‌های منطقه‌ای اختصاص داشته است.

کتاب، نابرابری جهانی را به‌عنوان یک مسئله ساختاری معرفی می‌کند. با توجه به تحولات فناوریانه، آیا اکنون باید «نابرابری دیجیتال» را یکی از مسائل محوری نظریه توسعه بدانیم؟
بله. البته شکاف دیجیتال موضوع تازه‌ای نیست و از مدت‌ها پیش در مطالعات توسعه مطرح بوده است. در واقع، در ویراست دوم کتاب Development Theory نیز فصلی به این موضوع اختصاص داده شده است. بنابر این، نابرابری دیجیتال از قبل بخشی از بحث توسعه بوده و اکنون اهمیت آن بیش از گذشته آشکار شده است.

شما بر اهمیت جامعه مدنی، جنبش‌های اجتماعی و کنشگران محلی تأکید دارید. در جهان امروز که با بازگشت و تقویت حکومت‌های اقتدارگرا مواجهیم، آیا نقش این بازیگران کاهش یافته است یا صرفاً اشکال تازه‌ای پیدا کرده است؟
جامعه مدنی همچنان می‌تواند نقش مهمی در سرنوشت حکومت‌های اقتدارگرا داشته باشد. در واقع، چندین حکومت اقتدارگرا به دلیل وجود و تأثیر جامعه مدنی نتوانسته‌اند دوام پیدا کنند. مجارستان را می‌توان یکی از نمونه‌های این وضعیت دانست. در عین حال، ایالات متحده، اسرائیل و احتمالاً روسیه نیز از این نظر آسیب‌پذیر هستند.

شما مدت‌هاست از رویکردی میان‌رشته‌ای به توسعه دفاع می‌کنید. آیا معتقدید علوم اجتماعی امروز توانسته‌اند چنین چارچوب یکپارچه‌ای ایجاد کنند، یا شکاف‌های رشته‌ای همچنان پابرجا هستند؟
این موضوع بستگی دارد به اینکه کجایر نگاه کنید و کدام حوزه یا محیط علمی را مورد توجه قرار دهید.

یکی از دوگانه‌های ماندگار در جنوب جهانی، تنش میان «توسعه به‌مثابه نوسازی» و «توسعه به‌مثابه‌هایی» است. کدام‌یک از این دو روایت برای شما قانع‌کننده‌تر است و چرا؟
برای من، توسعه به‌مثابه‌هایی اهمیت و اولویت بیشتری دارد. در مقابل، نوسازی را باید در پیوند با الگوی آمریکایی‌ای فهمید که از دهه ۱۹۵۰ به بعد مطرح شد. بنابر این، اگر بخواهیم میان این دو روایت از توسعه تمایز قائل شویم، موضع من به‌روشنی در جانب توسعه به‌مثابه‌هایی قرار می‌گیرد.د.

شما درباره اهمیت فرهنگ و هویت در شکل‌دهی به نتایج توسعه بحث می‌کنید. در عصر هویت‌های فراملی و افزایش تحرک جهانی، نظریه توسعه چگونه باید در این مقولات بازاندیشی کند؟

من کتاب دیگری را به موضوع «اتصال» یا پیوندیافتگی (connectivity) اختصاص داده‌ام. در کار خود نیز از مفهوم اتصال استفاده می‌کنم، زیرا آن را در مقایسه با مفهوم جهانی‌شدن، مقوله‌ای مر تبط‌تر و در عین حال فراگیرتر می‌دانم.

بسیاری از خوانندگان، لحن شما را همزمان انتقادی و محتاطانه امیدوارانه می‌دانند. در جهان پرتلاطم امروز با جنگ‌ها، بحران‌ها، افراط‌گرایی و فروپاشی اقلیمی- آیا هنوز به امکان شکل‌گیری الگویی عادلانه و انسانی از توسعه باور دارید؟
توسعه ضرورتاً با نوعی خوش‌بینی همراه است. بخش زیادی از تلاش‌ها و اقدامات جنگی کنونی را می‌توان از سه جهت توصیف کرد: نخست اینکه نوعی «فوتبال هر اسانه» (panic football) هستند؛ دوم اینکه نتیجه‌ای معکوس و خلاف مقصود به بار می‌آورند؛ و سوم اینکه فاقد هدف روشن هستند.

اگر قرار بود یک فصل کاملاً جدید به کتاب «نظریه توسعه» اضافه کنید، آن فصل بر چه موضوعی متمرکز می‌شد: هوش مصنوعی، آینده‌های پسارغبی، جنوب جهانی یا بحران اخلاقی توسعه؟
اگر بخواهم چیزی به این بحث اضافه کنم، آن را در قالب یک مقاله خواهم نوشت؛ ویراست سومی از این کتاب در کار نخواهد بود. در میان موضوعاتی که مطرح کردید، جنوب جهانی برای من جالب‌ترین و مثبت‌ترین موضوع است.



چرخش توسعه از غرب به شرق

گفت‌وگو با پروفسور جان ندروین پیترز نظریه پرداز آمریکایی حوزه جهانی شدن که معتقد است، کشورهای درحال توسعه اکنون به جای نگاه به غرب، به شرق نگاه کرده‌اند و امپراتوری غرب، تمام شده است

گفت‌وگوی حاضر نیز صرفاً بازخوانی یک کتاب نیست؛ تلاشی است برای سنجیدن نظریه توسعه در متن جهانی که نسبت به زمان شکل‌گیری بسیاری از نظریه‌های کلاسیک آن، به‌طور جدی تغییر کرده است. از پیترز درباره افول روایت‌های غرب‌محور توسعه، چندقطبی‌شدن جهان، افزایش وزن آسیا و کشورهای غیرغربی، مناسبات تازه میان کشورهای در حال توسعه، نابرابری دیجیتال، هوش مصنوعی، جامعه مدنی، بحران زیست‌محیطی و نسبت میان «توسعه به‌مثابه نوسازی» و «توسعه به‌مثابه‌هایی» پرسیده‌ایم.

پیترز، پاسخ خود را با تعریفی کوتاه اما تعیین‌کننده آغاز می‌کند: «توسعه، یادگیری جمعی است.» شاید بتوان کل این گفت‌وگورا از همین عبارت خواند؛ توسعه نه نسخه‌ای از پیش نوشته‌شده که همه جوامع موظف به تکرار آن باشند، بلکه فراپند ی تاریخی، چندبعدی و متأثر از تجربه‌های گوناگون جوامع است؛ برداشتی که در جهان متکثر و چندمرکزی امروز، بیش از گذشته اهمیت پیدا کرده است.

نویسنده یا ویراستار حدود ۳۰ کتاب بوده و پیش از دانشگاه کالیفرنیا نیز در دانشگاه‌ها و مراکز علمی متعددی در اروپا، آمریکا، آفریقا و آسیا تدریس و پژوهش کرده است. یکی از مهم‌ترین آثار او کتاب «نظریه توسعه: شالوده‌شکنی‌ها، بازسازی‌ها» است؛ اثری که در آن نظریه‌های توسعه صرفاً طبقه‌بندی و معرفی نمی‌شوند، بلکه پیش‌فرض‌ها، محدودیت‌ها و ظرفیت‌های آن‌ها نیز مورد پرسش قرار می‌گیرند. این کتاب برای مخاطب ایرانی نیز اثری شناخته‌شده است و جالب اینکه دو ترجمه مستقل فارسی از آن منتشر شده است.

یکی ترجمه احمد موثقی از سوی انتشارات دانشگاه تهران به بازار آمده است؛ ترجمه دیگری نیز به قلم رضا همتی و بابک لعل‌فام از سوی انتشارات دانشگاه اصفهان منتشر شده است. انتشار دو ترجمه دانشگاهی از یک اثر، خود نشانه‌ای از توجه فضای مطالعات توسعه در ایران به بحث‌ها و صورت‌بندی‌های نظری پیترز است.

اقتصاد سیاسی جهان، نشان داده است که دیگر به‌آسانی نمی‌توان از یک مرکز، یک مسیر و یک نسخه جهان‌شمول برای توسعه سخن گفت. هم‌زمان، بحران‌های اقتصادی و زیست‌محیطی، جنگ‌ها، مهاجرت، شکاف‌های تازه اجتماعی و ظهور فناوری‌هایی مانند هوش مصنوعی، پرسش توسعه را در برابر مسائل تازه‌ای قرار داده‌اند. اکنون مسئله فقط این نیست که چگونه می‌توان رشد کرد؛ پرسش اساسی‌تر این است که اساساً توسعه چیست، چه نسبتی با عدالت و استقلال دارد و آیا تجربه یک بخش از جهان می‌تواند همچنان معیار آینده دیگر جوامع باشد؟

جان ندروین پیترز، یکی از نظریه‌پردازان برجسته‌ای است که طی چند دهه، این پرسش‌ها را از منظری انتقادی دنبال کرده است. او استاد برجسته مطالعات جهانی و جامعه‌شناسی و حوزه جهانی‌شدن در دانشگاه کالیفرنیا، سانتا باربارا است. مطالعات توسعه، جهانی‌شدن، اقتصاد سیاسی جهانی از جمله حوزه‌های اصلی فعالیت علمی اوست. پیترز تاکنون

«توسعه» شاید یکی از پر نفوذترین و در عین حال مناقشه‌برانگیزترین مفاهیم دوران معاصر باشد. برای بخش مهمی از قرن بیستم، معنای آن کم‌وبیش روشن به نظر می‌رسید: جوامعی در نقطه‌ای جلوتر از مسیر تاریخی قرار داشتند و دیگران باید همان راه را، با فاصله‌ای زمانی، طی می‌کردند. صنعتی‌شدن، رشد اقتصادی، نوسازی نهادهای اجتماعی و سیاسی و نزدیک‌شدن به تجربه کشورهای غربی، اجزای اصلی این تصویر بودند. در چنین روایتی، تجربه تاریخی غرب به تدریج از یک تجربه خاص به معیاری عمومی برای سنجش پیشرفت دیگر جوامع تبدیل شد. اما تجربه چند دهه اخیر این تصویر خطی و ساده از توسعه را بیش از هر زمان دیگری با پرسش روبه‌رو کرده است.

ظهور چین و قدرت‌های اقتصادی تازه در آسیا، افزایش نقش کشورهای غیرغربی در اقتصاد و سیاست بین‌الملل، گسترش مناسبات اقتصادی و سیاسی میان کشورهای در حال توسعه، افزایش وزن قدرت‌های میانی و تغییر تدریجی آرایش



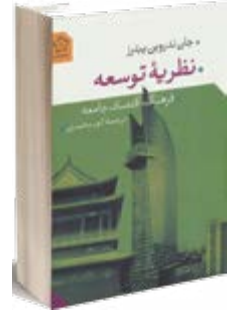
کتاب شما یکی از تأثیرگذارترین روایت‌های معاصر از چگونگی تحول ایده «توسعه» به شمار می‌رود. اگر امروز می‌خواستید تعریف خود از توسعه را بازنگری کنید، چه مؤلفه‌هایی را به آن می‌افزودید یا از آن حذف می‌کردید؟

تعریفی که من از توسعه دارم همچنان همان است: توسعه، نوعی یادگیری جمعی است. این تعریف، به نظر من، همچنان اعتبار خود را حفظ می‌کند؛ فارغ از اینکه محتواهای این یادگیری در طول زمان تغییر کنند یا روش‌ها و قالب‌هایی که از طریق آن‌ها یادگیری جمعی صورت می‌گیرد، دگرگون شوند. اگر امروز می‌خواستم برخی موضوعات معاصر را به این بحث اضافه کنم یا بر آن‌ها تأکید بیشتری داشته باشم، یکی از مهم‌ترین آن‌ها مسئله چندقطبی‌شدن جهان (multipolarity) بود؛ موضوعی که در کتابی که در سال ۲۰۱۸ توسط راتلج منتشر کردم نیز به آن پرداخته‌ام. در این‌جا مسئله فقط این نیست که جهان چندقطبی شده است؛ بلکه باید دید این چندقطبی‌شدن چه نسبتی با وضعیت گسترده‌تری دارد که می‌توان آن را «چنددورانی» (polycene) و «چندبحرانی» (polycrisis) نامید. در کنار آن، موضوع چندمرکزی‌شدن (multicentrism)، نیز اهمیت دارد؛ یعنی اینکه دیگر صرفاً با یک مرکز و یک نگاه مسلط به جهان مواجه نیستیم، بلکه دیدگاه‌های متنوع و متفاوتی درباره جهان چندقطبی وجود دارد. موضوع مرتبط دیگر، تغییر مهمی است که در ساختار روابط جهانی رخ داده است.

در فاصله تقریباً سال‌های ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰، بخش مهمی از مناسبات توسعه را می‌شد در قالب روابط «شمال-جنوب» توضیح داد. اما اکنون شاهد حرکت از روابط شمال-جنوب به سمت روابط شرق-جنوب هستیم؛ برای مثال روابط آسیا و چین با آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین اهمیت بسیار بیشتری پیدا کرده است. در این زمینه می‌توان به کتاب پاراکا خانا، آینده آسیایی است (The Future Is Asian)، منتشرشده در سال ۲۰۱۹، و به‌ویژه فصل سوم آن با عنوان «بازگشت آسیای بزرگ» اشاره کرد. موضوع بزرگ دیگری که امروز باید برجسته‌تر شود، زیرساخت است.

تجربه توسعه چین، تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا (AIIB) و ابتکار کمربند و راه (BRI)، همگی نشان می‌دهند که زیرساخت تا چه اندازه در صورت‌بندی جدید توسعه اهمیت یافته است. در کنار این‌ها، مسئله امپریالیسم منابع نیز موضوع مهمی است که باید به آن توجه بیشتری داشت.

جهان در آسبازندگی می‌کند، روشن است که نمی‌توان از یک «آسیای» واحد سخن گفت. درواقع با «آسیاهای» مختلف و متنوعی روبه‌رو هستیم. جنگ‌های اوکراین، غزه، کرانه باختری و ایران نشان‌دهنده رویارویی‌های بزرگ ژئواکونومیک و ژئوپلیتیکی هستند. مسئله مهم این است که به‌رسم چ‌را این رویارویی‌ها در مقطع کنونی رخ می‌دهند. بخشی از پاسخ به همان تغییری مربوط می‌شود که پیشتر به آن اشاره کردم؛ یعنی گذار از روابط شمال-جنوب به سمت روابط شرق-جنوب. از حدود سال ۲۰۰۰ به این سو، قدرت‌های آتلانتیکی دیگر مانند گذشته رهبری جهان را در اختیار ندارند؛ از همین رو به جنگ روی می‌آورند. نکته دوم این است که چالش‌برانگیزشدن



کتاب او با عنوان «نظریه توسعه: شالوده‌شکنی‌ها، بازسازی‌ها»، برای مخاطب ایرانی اثری شناخته‌شده است و جالب اینکه دو ترجمه مستقل فارسی از آن منتشر شده است

به نسبی‌گرایی منتهی شوند؛ رویکردهای بیش از حد سخت و بسته نیز خطرهای خاص خود را دارند.

یکی از استدلال‌های محوری آثار شما نقد روایت‌های اروپامحور از توسعه است. با ظهور چین، هند و دیگر اقتصادهای جنوب جهانی، آیا اکنون می‌توان از پایان سلطه غرب بر اندیشه توسعه سخن گفت؟

قطعاً چنین است. نخست باید توجه کرد که خود اصطلاح «غرب» تا اندازه‌ای متعلق به یک دوره تاریخی قدیمی‌تر است و ریشه آن به دوران جنگ سرد بازمی‌گردد. امروز دیگر نمی‌توان ایالات متحده و اروپا را به همان سادگی گذشته در یک مجموعه واحد قرار داد. این دو اکنون از یکدیگر فاصله گرفته‌اند؛ چنان که در جنگ جاری علیه ایران نیز می‌توان این تفاوت را مشاهده کرد. دوم اینکه کشورهای در حال توسعه از چند دهه پیش به جای نگاه به غرب، «به شرق نگاه کرده‌اند»؛ همان‌گونه که ماهاتیر محمد، نخست‌وزیر مالزی، از دهه ۱۹۸۰ بر آن تأکید می‌کرد.

شما از «چرخش آسیایی» و جابه‌جایی مرکز ثقل اقتصاد جهانی سخن گفته‌اید. با توجه به تحولات ژئوپلیتیکی اخیر- مانند جنگ غزه، رقابت آمریکا و چین و اختلالات حوزه انرژی- آیا معتقدید این چرخش همچنان پابرجاست یا با چالش‌های تازه‌ای مواجه شده است؟
البته که این چرخش با چالش‌های تازه‌ای مواجه شده است. نخست باید توجه داشت که خودواژه «آسیا» نوعی تعبیر کوتاه‌شده و کلی است. وقتی حدود ۶۰ درصد جمعیت

است و نمی‌توان آن را تنها به یک بُعد محدود کرد. همه انسان‌ها و جوامع صرفاً با کسب و کار و فعالیت اقتصادی سروکار ندارند؛ از همین رو، توسعه نیز ماهیتی چندبعدی و لایه‌لایه دارد.

شما توسعه جهانی را اساساً نابرابر توصیف می‌کنید. با ظهور هوش مصنوعی، اتوماسیون و موج‌های جدید مهاجرت، آیا این نابرابری وارد مرحله تازه‌ای شده است؟
بله، قطعاً. با مر حله‌ای تازه و پیش‌بینی ناپذیر روبه‌رو هستیم. امنیت نیز اکنون به یکی از متغیرهای مهم تبدیل شده است و حوزه امنیت هم به‌شدت از هوش مصنوعی، به‌ویژه در مناطق و نواحی مرزی، استفاده می‌کند.

منتقدان اشاره کرده‌اند که کتاب کمتر از حد انتظار به بحران‌های زیست‌محیطی، تغییرات اقلیمی و محدودیت‌های اکولوژیک توجه کرده است. اگر امروز ویراست تازه‌ای از کتاب می‌نوشتید، مسائل زیست‌محیطی چه جایگاهی در آن پیدا می‌کرد؟

این مقدار می‌پذیرم. نخست باید گفت که یک کتاب، دانشنامه نیست. یک کتاب به‌سادگی نمی‌تواند «همه چیز» را پوشش دهد و همه موضوعات ممکن را در خود جای دهد. دوم اینکه همین کتاب نیز دامنه موضوعی بسیار گسترده‌ای دارد. من در برخی از دوره‌ها و درس‌هایی که تدریس کرده‌ام به موضوعات سبز و مسائل محیط‌زیستی پرداخته‌ام، اما در عین حال می‌پذیرم که کار و مطالعات من در حوزه محیط‌زیست به‌اندازه کافی عمیق نیست.

شما استدلال می‌کنید که توسعه فراپند ی مداوم و بدون نقطه پایان نهایی است. آیا چنین دیدگاهی ممکن است به تداوم ایدئولوژی رشد اقتصادی نامحدود کمک کند؟

خیر، زیرا باید میان رشد و توسعه تفاوت قائل شد. این دو، یک مفهوم نیستند. رشد بیشتر به کمیت مربوط می‌شود؛ یعنی اینکه چیزی «بیشتر» شود. اما توسعه به کیفیت مربوط است. وقتی درباره توسعه صحبت می‌کنیم، منظور می‌تواند توسعه‌ای پایدار، فراگیر و عادلانه باشد. این همان رویکردی است که در چارچوب اهداف توسعه پایدار سازمان ملل متحد (SDGs) نیز مشاهده می‌کنیم. بنابر این، سخن گفتن از توسعه لزوماً به معنای دفاع از افزایش بی‌پایان

کمیت و رشد اقتصادی نیست. **آثار شما نقش قدرت، گفت‌مان و هژمونی را در شکل‌دهی به توسعه برجسته می‌کنند. با ظهور پلتفرم‌های دیجیتال، غول‌های فناوری و اقتصاد پلتفرمی، این مناسبات چگونه در حال تغییرند؟**

نخست اینکه قدرت‌های هژمونیک، موقعیت امپراتوری «خود را از دست داده‌اند. روایت‌های آن‌ها ملال‌آور شده‌اند و حرص و ولع برای منابع بر آن‌ها غلبه دارد؛ آن‌ها دیگر رهبری نمی‌کنند. این قدرت‌ها دیگر مانند گذشته نقش رهبری کننده ندارند. نکته دوم اینکه ایالات متحده و روسیه همچنان از قدرت‌های دارای حق و تو هستند و همراه با اسرائیل از مخرب‌ترین قدرت‌ها به شمار می‌روند. اکنون نوبت آسیا، بریکس و قدرت‌های میانی است.

ترجمه فارسی کتاب «نظریه توسعه» آثار شما را به بسیاری از پژوهشگران و دانشجویان ایرانی معرفی کرده است. چه واکنش‌ها یا بازخوردهایی از خوانندگان ایرانی دریافت کرده‌اید؟ و تا چه اندازه با مطالعات توسعه در ایران آشنا هستید؟

آشنایی من با مطالعات توسعه در ایران فقط حاشیه‌ای و محدود است و گاه با برخی مقالات مواجه شده‌ام. با این حال، سفر به ایران در فهرست اولویت‌های بالای من قرار دارد و علاقه‌مندم که از ایران دیدن کنم.

شما در کتاب چندین پارادایم توسعه- توسعه کلاسیک، پساتوسعه، توسعه بدیل و موارد دیگر- را ترسیم می‌کنید. آیا اکنون در آستانه ظهور پارادایم تازه‌ای از توسعه قرار داریم؟ اگر چنین است، ویژگی‌های اصلی آنچه خواهد بود؟

چندقطبی‌شدن و چندمرکزی‌شدن به این معناست که با رویکردهای متعدد و متنوعی به توسعه مواجهیم. این رویکردها لایه‌لایه و پویا هستند و هر منطقه نیز زاویه و نگاه خاص خود را به توسعه وارد می‌کند.

یکی از نقدهای واردشده به کتاب این است که پرداخت آن به تاریخ‌های استعماری و پساستعماری گاهی از ویژگی‌های خاص مناطق مختلف غفلت می‌کند. این نقد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

برای پاسخ به این نقد، می‌توان به کتاب من با عنوان امپراتوری و رهایی: قدرت و آزادی در مقیاس جهانی (Empire and Emancipation, Power and Liberation on a World Scale) که در سال ۱۹۸۹ توسط انتشارات Praeger منتشر شد، مراجعه کرد. در آن کتاب، جزئیات و نمونه‌های بسیار زیادی



امروز دیگر نمی‌توان ایالات متحده و اروپا را به همان سادگی گذشته در یک مجموعه واحد قرار داد. این دو اکنون از یکدیگر فاصله گرفته‌اند؛ چنان که در جنگ جاری علیه ایران نیز می‌توان این تفاوت را مشاهده کرد